



جامعه‌شناسی فرهنگی

دکتر شهلا باقری



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

زمستان ۱۴۰۲

باقری، شهلا، ۱۳۴۷ -

جامعه‌شناسی فرهنگی / شهلا باقری، - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۴۰۲.
۱۴۸ص. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۷۱۳: جامعه‌شناسی؛ ۵۳)

ISBN: 978-600-298-498-2

بها: ۱۱۸۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه، ص. [۱۳۹] - ۱۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. فرهنگ. ۲. Culture. ۳. جامعه‌شناسی. ۴. Sociology. الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

HM۶۲۱ ۳۰۶

۹۵۱۳۷۶۰

شماره کتابشناسی ملی



جامعه‌شناسی فرهنگی

مؤلف: دکتر شهلا باقری (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

صفحه‌آرایی: تحریر اندیشه

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۲

تعداد: ۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۱۱۸۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۸-۴۹۸-۲

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نیش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات)

۳۲۱۱۱۳۰۰ (نمایر: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص.پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵)

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

info@rihu.ac.ir

فروشگاه اینترنتی: <https://shop.rihu.ac.ir>

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و هدایت پدیده‌های انسانی در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر است و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی، فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به‌عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی علیه‌السلام، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» را در سال ۱۳۶۱ فراهم کرد و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت استادان حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جامعه علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار بیش از ۷۱۰ عنوان کتاب و شش نشریه علمی اشاره کرد.

این اثر به عنوان منبع برای درس‌های جامعه‌شناسی فرهنگ، جامعه‌شناسی فرهنگی، مبانی نظری فرهنگ و مطالعات فرهنگی برای دانشجویان رشته‌های جامعه‌شناسی، سیاست‌گذاری فرهنگی و عموم دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا قابل استفاده است.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از تلاش‌های مؤلف محترم اثر، سرکار خانم دکتر شهلا باقری، و نیز از ارزیاب محترم اثر جناب آقای دکتر سیدزاهد زاهدانی سپاسگزاری کند.

فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱

فصل اول: مفهوم و حوزه‌های معنایی فرهنگ

مقدمه.....	۷
— مفهوم و حوزه‌های معنایی فرهنگ.....	۷
۱. فرهنگ به‌عنوان یک پدیده تکامل‌یابنده و تکامل‌دهنده.....	۸
۲. فرهنگ به‌عنوان یک مفهوم توصیفی.....	۸
۳. فرهنگ به‌عنوان یک شیوه زندگی.....	۹
۱. فرهنگ و ارزش.....	۱۳
۲. فرهنگ و تمدن.....	۱۷

فصل دوم: فرهنگ در پارادایم‌های علوم اجتماعی

مقدمه.....	۲۱
۱. مکتب مطالعات فرهنگی.....	۲۱
تعریف فرهنگ از منظر مطالعات فرهنگی.....	۲۶
الف) مقطع ملی—مردمی.....	۲۸
— عناصر پارادایمی مقطع ملی—مردمی در مطالعات فرهنگی:	۲۹
ب) مقطع متنی—نمایشی (۹۵—۱۹۵۸).....	۳۰
— عناصر پارادایمی مقطع متنی—نمایشی در مطالعات فرهنگی.....	۳۲
ج) مقطع جهانی شدن—پس‌ذات باوری (۱۹۸۰).....	۳۳
— عناصر پارادایمی مقطع جهانی شدن—پس‌ذات باوری در مطالعات فرهنگی.....	۳۳
د) مقطع حکومت‌گرایی و سیاست.....	۳۵
— عناصر پارادایمی مقطع حکومت‌گرایی و سیاست در مطالعات فرهنگی.....	۳۵
۲. مکتب جامعه‌شناسی فرهنگ.....	۴۰

۴۲ روش‌شناسی در رویکرد جامعه‌شناسی فرهنگ
۴۴ ۳. مکتب جامعه‌شناسی فرهنگی
۴۹ - پیشروان فکری الکساندر
۵۱ - سرچشمه‌های جامعه‌شناسی فرهنگی جفری الکساندر
۵۳ - فلسفه جامعه‌شناسی فرهنگی الکساندر
۵۸ - چهار مقطع و مرحله جامعه‌شناسی فرهنگی الکساندر
۵۸ مرحله اول
۵۹ مرحله دوم
۵۹ مرحله سوم
۶۰ مرحله چهارم
۶۴ - عناصر پارادایمی مکتب جامعه‌شناسی فرهنگی
۶۶ روش‌شناسی
۶۷ - ثمرات چشم‌انداز جامعه‌شناسی فرهنگی الکساندر
۷۰ مشکلات چشم‌انداز جامعه‌شناسی فرهنگی الکساندر
۷۲ ۴. اصالت واقعیت (رنالیسم) و تمهید چارچوب تحلیلی از فرهنگ
۷۳ برهان فراتجربی
۷۴ - ابعاد ناگذرای علم
۷۵ - ابعاد گذرای علم
۷۵ رنالیسم انتقادی و علم اجتماعی
۷۶ طبیعت‌گرایی انتقادی
۷۶ محدودیت‌های هستی‌شناختی طبیعت‌گرایی انتقادی
۷۶ - محدودیت رابطه‌ای طبیعت‌گرایی انتقادی
۷۷ - محدودیت معرفت‌شناسانه طبیعت‌گرایی انتقادی
۸۰ مبانی فلسفی و پارادایمی مکتب اصالت واقعیت
۸۰ هستی‌شناسی رنالیستی
۸۰ رنالیسم انتقادی و رهایی بشر
۸۲ - ابعاد پارادایمی رنالیسم انتقادی
۸۲ موضع پارادایمی عناصر پارادایمی رنالیسم انتقادی
۸۲ هستی‌شناسی واقعیت اجتماعی از منظر پارادایم اصالت واقعیت
۸۴ - معرفت‌شناسی رنالیستی
۸۷ روش‌شناسی رنالیستی
۸۸ فرهنگ از منظر اصالت واقعیت (رنالیسم)
۸۹ هستی‌شناسی فرهنگ
۹۱ معرفت‌شناسی فرهنگ و معرفت‌شناسی فرهنگی
۹۳ جمع‌بندی

۹۵	ارتباط روش رئالیستی و فرهنگ
۹۷	طرح یک نظریه رئالیستی در حوزه فرهنگ
۹۷	مارگارت آرچر و نظریه تکوین شکل
۱۰۳	درباره دوگانگی تحلیلی
۱۰۹	درباره فصل مشترک یا تعامل
۱۱۲	درباره تکوین شکل و ایستایی شکل

فصل سه: یک مطالعه بومی: ارائه مدلی برای درک تغییرات نظام فرهنگی کلان در ایران

۱۲۱	مقدمه
۱۲۹	ب) نتیجه‌گیری تجربی
۱۳۹	منابع و مآخذ

پیشگفتار

آنچه در این کتاب می‌خوانید رهاورد تدریس و تحقیق در حوزه جامعه‌شناسی و فرهنگ است. مطالعات و تجارب نگارنده نشان می‌دهد که لازم می‌نماید در سیر تفکر علوم انسانی، جایگاه فرهنگ مشخص و سهم آن در حل معادلات پیچیده امروزی نشان داده شود. امروزه، فرهنگ یک متغیر از میان انبوه متغیرهای موجود اجتماعی نیست؛ بلکه بستر ساز و تعیین‌کننده معادلات پیچیده زندگی انسان معاصر است. فرهنگ هم در عرصه بین‌المللی و هم در عرصه ملی، نقش و سهم عدیده‌ای را ایفا می‌نماید. تلفیق رویکرد جامعه‌شناسی با دیگر حوزه‌های مطالعات فرهنگ همانند تاریخ و باستان‌شناسی و ادبیات و هنر و... در عین سودمندی مطالعاتی، نقش فرهنگ را در معادله میان فرد، جامعه و فرهنگ مشخص نمی‌نماید.

لازم است در کنار این سودمندی، گریزگاهی نیز به ماهیت فرهنگ به‌طور مستقل، و عرض اندام او در سیر تفکر انسانی و اجتماعی هم داشت. تفکیک میان این امور و مؤلفه‌ها و متغیرها، که در ابتدا جدا نمی‌نمودند، اکنون بسیار لازم و ضروری است. آخرین تحولات فلسفی علوم اجتماعی هم ناظر به این مهم است و دلالت‌های فراوانی را برای معرفی و کارویژه‌های جامعه‌شناسی فرهنگی به منصفه‌ظهور نشانده است. فرهنگ به‌عنوان یک عنصر نرم در معادلات جهانی و بین‌الملل ظاهر شده است و ازدیگرسو، در مطالعات نظری هم فرهنگ، میانجی و واسطه قوام‌بخشی فرد و جامعه به یکدیگر هستند. در این کتاب بر این مهم تلاش شده است؛ از این‌رو سازماندهی این معنا در این کتاب در قالب چندین فصل به انجام رسیده است.

در فصل نخست، واژه فرهنگ و بارهای معنایی آن و واژه‌های متناظر در یک بررسی تاریخی مطالعه و در فصل دوم، به ریشه‌های مهم تحلیل فرهنگ در قامت و در قالب پارادایم پرداخته شده است. اینکه، اساساً چه پارادایم‌هایی در علوم اجتماعی فلسفی وجود دارد و هریک از آنها چه رویکردی از فرهنگ را می‌توانند در خود جای دهند. تجزیه و تحلیل ریشه‌ای هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، روش‌شناسانه و.. در دستور کار این فصل قرار دارد. در فصل سوم، به معرفی ایران در سیر مطالعاتی از فرهنگ قرار گرفته‌ایم؛ اینکه چه بررسی‌های خرد و کلان از فرهنگ قابل احصا می‌باشد. سرانجام، نگارنده به معرفی تحلیل نظری و تجربی خود از ایران در قالب مقایسه نظام فرهنگی ایران پیش و پس از انقلاب اسلامی پرداخته است. دلالت‌های نظری و روش‌شناسانه این مطالعه به بحث گذاشته و نتایج به‌روشنی و در سطح کلان در قالب یک مدل مطالعاتی به مخاطب عرضه شده است.

در فراز و فرودهای مفهوم و نقش فرهنگ در ادبیات علوم اجتماعی به‌طور عام، و جامعه‌شناسی به‌طور خاص، چند عامل برجسته‌تر از دیگر عوامل خود را نشان داده‌اند. به‌گمان نگارنده، یکی از مهم‌ترین این عوامل، فرگشت و جایگاه عاملیت و ساختار در نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه علوم اجتماعی است. مکانتی که در طی آن، فرهنگ از جایگاه یک متغیر وابسته و طفیلی به جایگاه متغیر مستقل و خودآیین تغییر می‌یابد. این چرخش نظری را می‌توان از ظهور مکتب مطالعات فرهنگی تا بروز جامعه‌شناسی فرهنگ و تا تأسیس جامعه‌شناسی فرهنگی ملاحظه نمود.

جهان اجتماعی، بسیار پیچیده است و برای آنکه گرهی از پیچیدگی‌های آن باز کنیم و بتوانیم لایه‌های ناپیدای فرهنگی را رخ بنمایانیم، محتاج الگوهای نسبتاً ساده‌ای هستیم. به‌دیگرسخن، احاطه بر پیچیدگی‌های جهان اجتماعی ایجاب می‌نماید که در مواجهه با رخدادهای فرهنگی و اجتماعی و بررسی علمی پدیده‌های موردبررسی به پیروی از انگاره‌های موجود و مطلوب علمی به‌نوعی نظم و نسق فکری رسید و از رهگذر عبور از چالش‌های فکری و نظری، توانایی تبیین وقایع و رخدادهای فرهنگی را ارتقاء بخشید. سیر تحول فرهنگ در ادبیات علوم اجتماعی مسیر پرپیچ‌وخمی را پشت سر گذاشته است و این فرایند همانند تمام تحولات عمیق فکری و نظری دارای فراز و فرودهایی بوده است. مثلاً، در بریتانیا، فرهنگ،

پیشرفت خود را از اوایل دهه ۱۹۷۰ و در ایالات متحده آمریکا این روند از اواسط دهه ۱۹۸۰ آغاز شده است.

در یکی از مسیرهای مربوط به سنت جامعه‌شناسی (شاخه جامعه‌شناسی فرهنگ کلاسیک) که از امیل دورکیم تا تالکوت پارسونز گسترده بود، این فرض جریان داشت که فرهنگ، ضمن نقش پیوندی افراد به یکدیگر و یکپارچه کردن جامعه، عامل نظم‌بخش آن است. افزون‌براین، نحوهٔ سهیم بودن در هنجار و ارزش‌هایی که نظام اجتماعی را می‌آفریند، همچنان در کانون توجه قرار داشت (هال و جونیتس، ۱۳۹۰، ص ۳۸). مثلاً شکل‌گیری جامعه‌شناسی فرهنگی از درون جامعه‌شناسی فرهنگ و پس از تحولاتی که به «چرخش فرهنگی» معروف شده، به‌عنوان رهیافتی متمایز از جامعه‌شناسی فرهنگ و مطالعات فرهنگی، از اواسط ۱۹۸۵ آغاز شده است. از سال ۱۹۹۸، «جامعه‌شناسی فرهنگی جدید آمریکا» به‌عنوان یک مداخلهٔ قابل توجه پدید آمد و با دوباره ریشه گرفتن از جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی به‌طور یکسان به شیوه‌ای بنیادی طراحی شد.

جفری الکساندر، به‌عنوان آغازگر این حرکت، می‌کوشد تا با ترکیب نشانه‌شناسی و پساساختارگرایی، عنوان جدیدی به نام جامعه‌شناسی فرهنگی توسعه دهد. او رویکرد ساختارهای درون فرهنگ را از طریق یک سری برخوردها و خوانش‌های هرمنوتیک ساختاری توسعه داده است (۲۰۰۵، ص ۲۱). معنا به‌عنوان مهم‌ترین ظرفیت درونی فرهنگ، زمینه را برای جامعه‌شناسی فرهنگی بازگشایی نمود. این تحول و گرایش به معنا در تاریخ جامعه‌شناسی از آن رو قابل توجه بسیار است که جامعه‌شناسی در تاریخ سیر نظری و فکری خود، هم در نظریه و هم در روش، از ناتوانی در درک معنا رنج برده است.

پژوهشگران بی‌تفاوت به مفهوم فرهنگ، کنش انسانی را چنان بی‌روح و حیوانی شرح داده‌اند که گویی بدون ارجاع به ماهیت‌های درونی کنش‌هایی که به‌وسیله ساختارهای اخلاقی مقدس احاطه شده‌اند، چنین امری مقدور می‌باشد. بنیان‌گذاران کلاسیک جامعه‌شناسی، که درگیر با بحران فزاینده مدرنیته بودند، بر این اعتقاد بودند که تغییر شکل‌های تاریخی مهم، جهان را از معنا تهی کرده است. فرایندهای مهمی همچون سرمایه‌داری، صنعتی‌شدن، دنیوی‌شدن، عقلانی‌شدن، خودمحوری^۱ و خودپرستی، دست‌به‌دست یکدیگر داده‌اند تا انسان‌هایی

سردرگم^۱ و سلطه‌پذیر ایجاد نموده و امکان دستیابی به یک غایت معنادار از بین رفته و نیروی نظم‌بخش امور مقدس و غیرمقدس زدوده شده است (الکساندر، ۲۰۰۳، ص ۱۵).

عامل مهم دیگر را با عنوان نقش فرهنگ در نظم و ثبات اجتماعی معرفی می‌نمایم و معتقدم مؤلفه نظم اجتماعی و اهمیت آن در قاموس علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، اهمیت مفهوم واقعی فرهنگ را برجسته‌تر کرده است. عده‌ای از جامعه‌شناسان همانند دورکیم، نظم اجتماعی را رهاورد وحدت اجتماعی یا همبستگی اجتماعی قلمداد می‌کنند و عامل را به فرهنگ نسبت می‌دهند که به وجود آورنده وحدت و همبستگی اجتماعی است. دورکیم، فرهنگ (الگوهای عمل، باور و احساس) را برخاسته از نیازها و شیوه سازمان‌یافتگی ساختار اجتماعی و نه انتخاب یا تفسیر عامل از جهان اجتماعی می‌بیند.

وی این نکته را مورد تأیید قرار می‌دهد که همه ادیان متضمن اعمال تشریفاتی و شعائر منظمی هستند که در آن گروهی از مؤمنان گردهم می‌آیند و در مراسم تشریفاتی جمعی، حس همبستگی گروهی تأیید و تقویت می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۳، ص ۵۰۴). حتی در دیدگاه مارکس، که ایدئولوژی و فرهنگ در مقابل زیربنای اقتصادی، روبنا محسوب می‌شوند و لازمه فهم فرهنگ در ادبیات مارکسیستی کلاسیک، فهم منافع طبقه حاکم و سرانجام، فهم روابط تولیدی و زیربنای اقتصادی است، باز هم به‌گونه دیگر و در تداوم مسیر یک جامعه و بقای آن، تغییر نظم فرهنگی و در اینجا، تغییر در فهم منافع طبقه حاکم و طبقه محکوم، قادر است آگاهی فردی و اجتماعی را دستخوش تغییر نموده و با تغییر در آگاهی «طبقه در خود» به «طبقه برای خود»، تبدیل شده و نظمی دیگر را برای آن جامعه رقم بزند. جایگاه مسئله نظم برای پارسونز نیز مبرهن است؛ ولی نحوه دستیابی وی از نظم به فرهنگ و نظام فرهنگی، جذابیت خاص خود را دارد. با توجه به اینکه وی هدف عمده نظریه خود را تبیین نظم بیان نموده و به آن خصلت ارادی داده است، اندیشه‌های جامعه‌شناسی وی در باب فرهنگ به نظریه نظام و «نظم فرهنگی» مزین شده است.

باید توجه نمود که این دو عامل مهم یعنی نقش نظم و سازوکار اجرایی و نظری آن یعنی فرد یا جامعه یا نیروهای اجتماعی یا واحدهای تفردگونه، به‌نوبه خود مرهون تفهیم فلسفی علوم اجتماعی و تغییر آن از فلسفه پوزیتیویستی به تفسیرگرایانه و به اصالت واقعیت (رنالیستی)

است. این چرخش تفهیم فلسفی در مکاتب علوم اجتماعی و تکامل تدریجی آن به نوبه خود در شکل‌گیری نظریه‌های جامعه‌شناسی به‌طور عام، و جامعه‌شناسی فرهنگی به‌طور خاص، مؤثر واقع شده است.

این کتاب در فصول مختلف خود این مدعا را برجسته کرده و به ترتیب خاص، مباحث آن، همگام با سیر تغییر تاریخی مفهومی فرهنگ در ادبیات علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی به تغییر نظریات و سپس به تغییر پارادایم‌ها و سرمشق‌های فلسفی علوم اجتماعی رسیده است و در پایان با اتخاذ موضع رئالیستی (اصالت واقعیت)، به تبیین نظریه خود از فرهنگ در قاموس تفهیم رئالیستی پرداخته است. شاید تصور شود که نظم و چینش مباحث کتاب می‌توانست به‌گونه‌ای معکوس و یا دیگرگونه باشد؛ ولی این نظم، عمدی و با ادعای بر این مهم، اختیار شده است که در نهایت بتواند به ارائه نظریه جدید از فرهنگ با رویکرد اصالت واقعیت و با طعم و چاشنی رئالیستی (اصالت واقعیت) نائل آید. این ضرورت از آن جهت است که پارادایم فلسفی رئالیسم یا مکتب اصالت واقعیت به‌عنوان آخرین تحول در سرمشق‌های فلسفی علوم اجتماعی با اصلاح اشکالات پارادایم‌های قبلی و با نگاه هستی‌شناسانه نوین از جایگاه فرد و جامعه و موضوع ساختار و عاملیت، برای بروز و ظهور واقعی فرهنگ، جایگاه نوینی را گشوده است و ما در این کتاب با طرح این نظریه فرهنگی، بابتی نوین در جهت آشنایی علاقه‌مندان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی به نظریه فرهنگی رئالیستی گشوده‌ایم. امید است که این آشنایی بتواند افق‌های جدیدی را در مسیر تحلیل‌های فرهنگی و اجتماعی و پژوهش‌ها و تحقیقات مبتنی بر آن فراهم آورد.

این ضرورت را مجدداً یادآور می‌شوم که «مسئله فرهنگ» یکی از پررمز و رازترین مسائل اجتماعی است که می‌توان با آن هم مواجهه ساده و روزمره نمود و هم می‌توان سعی کرد که با توجه به لایه‌های عمیق، پنهانی و تودرتوی آن به کنه و اعماق فرهنگ پی برد. در یک مواجهه ساده با فرهنگ، پیش از هر چیز کالاها، فراورده‌ها و رفتارهای فرهنگی، که عمدتاً محصول صنعت فرهنگ هستند، به ذهن متبادر می‌شوند. هجوم انبوه مجلات، روزنامه‌ها، کتاب‌ها، فیلم‌ها و دیگر ادوات فرهنگی بر پیشخوان مغازه‌ها، فروشگاه‌ها و سینماها و جلب توجه مخاطبان عام تا خاص، فرصت تعمیق در پیام‌های فرهنگی و مبدأشناسی و ریشه‌یابی را از انسان‌های مشغول و مغروق سلب می‌نماید.

در عصر اطلاعات و در جامعه اطلاعاتی معاصر به علت تراکم و انبوهی داده‌های خام و پردازش شده، فضای ذهنی انسان معاصر با نوعی خوراک آماده فرهنگی^۱ مأنوس شده و سطحی‌نگری و آماده‌طلبی فرهنگی را طلب می‌نماید. با چنین تراوشاتی از نظام سرمایه‌داری و زمینه‌سازی برای سلب تعمیق‌ها، آنچه باقی می‌ماند، فرد مصرف‌کننده فرهنگی است که در قالب یک انسان مؤدب به آداب شهروندی، با مصرف انواع و اقسام کالاهای فرهنگی، سود فراوانی را عاید صنعت فرهنگ می‌نماید و زمینه را برای تولید فرهنگ مردمی و نقش حکومت و دولت‌ها در برنامه‌ریزی‌های علمی و تحقیقاتی مسدود می‌نماید و منافع عمومی و مردمی چنین امری هیچ‌گاه بروز و ظهور پیدا نمی‌نماید. بدین‌گونه است که خدمت‌گذاری حکومت‌ها و دولت‌ها برای مردم معنایی نداشته و نقش خدمت‌رسانی راهبردی حکومت‌ها در محاق سودانگاری‌ها فرو می‌رود.

1. Cultural fast food

فصل اول

مفهوم و حوزه‌های معنایی فرهنگ

مقدمه

در این فصل تعاریف و حوزه‌های مهم معنایی فرهنگ مرور علمی - تاریخی می‌شود. این بار معنایی از واژگان مفهومی آن و نیز نسبت‌سنجی این مفهوم با مفاهیم مشابه مانند تمدن، می‌تواند در انتقال تاریخی یک مفهوم به ذهن مخاطب کمک‌کننده باشد. در این جهت، تلاش می‌شود تا بار معنایی مفهوم فرهنگ از مکاتب، شخصیت‌های علمی و هم فرهنگ‌نامه‌های معتبر علمی استخراج و دسته‌بندی شود. در پایان هم جمع‌بندی از این دسته‌بندی‌ها و مقایسه‌ها انجام شده است.

- مفهوم و حوزه‌های معنایی فرهنگ

به لحاظ تاریخی، بیشترین کار بر روی مفهوم فرهنگ در خارج از سنت علمی جامعه‌شناختی انجام شده است. در این راستا، ادیبان، فیلسوفان، سیاستمداران، مورخان و مردم‌شناسان، سهم و جایگاه توأم با تقدم دارند (Benothmill, 1991: 1).

واژه فرهنگ دو کاربرد اساسی دارد: کاربرد نخست، برای ارجاع و اشاره به تولیدات و فرآورده‌های عالی تمدن همانند ادبیات، هنر و فلسفه به کار می‌رود و از این رو پویندگان آن را افرادی با تحصیلات عالی توصیف می‌کنند (یک انسان با فرهنگ)؛ در کاربرد دوم، مردم‌شناسان و دیگر جویندگان علوم انسانی، خصوصیات هستی و تاریخ بشری را توصیف می‌کنند؛ همانند آفرینش و خلق ایده‌ها، آداب و رسوم و نمودهای مادی. همه اینها چون خصلت تراکمی دارند قادرند که انطباقی پیچیده‌تر با محیط طبیعی فراهم آورند (encyclopedia, 1967, 358).

در تعریف نخست، با استفاده از وجود یا عدم وجود فرهنگ می‌توان بین انسان و دیگر انواع و از جمله حیوانات تمایز قائل شد. بحث ما در اینجا بر روی کاربرد علمی از فرهنگ متمرکز است که از کاربرد دوم مستفاد می‌شود. با توجه به این کاربرد می‌توان سه حوزه معنایی اصولی برای فرهنگ قائل شد:

۱. فرهنگ به عنوان یک پدیده تکامل‌یابنده و تکامل‌دهنده

هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که دقیقاً فرهنگ از کی شروع شد. رشد و گسترش فرهنگ را دست‌کم تا هفتصد هزار سال قبل ردیابی کرده‌اند. در این مفهوم تغییر و توسعه فرهنگ با تغییر و توسعه جسم و مغز انسان مرتبط است و از زمانی که انسان شروع به ابزارسازی و استفاده از آن نموده است، می‌توان گفت که به سمت تمدن^۱ حرکت کرده است. مطالعه فرهنگ در این معنا با تحقیقات داروین بر روی تکامل جسمانی شروع می‌شود.

۲. فرهنگ به عنوان یک مفهوم توصیفی

مطالعات توصیفی فرهنگ تقریباً در آغاز قرن بیست و با رشد رشته علمی قوم‌شناسی^۲ شروع می‌شود. در این مفهوم، یکی از مهم‌ترین مسائل مردم‌شناسان، توصیف و مقایسه فرهنگ‌هاست. آنها با فرهنگ گروه‌های نسبتاً کوچک سروکار دارند؛ همانند بوشمن‌ها، اسکیموها، قوم آرتک یا مایا. آنها همین‌طور ممکن است با خصوصیات فرهنگی حوزه‌های وسیع‌تر هم سروکار داشته باشند؛ مانند حوزه آفریقا و مطالعه مردم آفریقا. در این معنا، مردم‌شناسان و باستان‌شناسان به مطالعه افزایش پیچیدگی فرهنگ انسانی هم می‌پردازند. مطالعه زندگی در دوره‌های کشاورزی، انقلاب شهرنشینی و دوره برنز و انقلاب صنعتی در سرلوحه این‌گونه مطالعات قرار می‌گیرد. مطابق این‌گونه یافته‌ها، هنر، علوم، فلسفه و دین از جمله عناصر فرهنگ به‌شمار می‌آیند. به‌طورکلی، می‌توان گفت که در این مفهوم مطالعه انواع متفاوت فرهنگ و در نهایت مطالعه اشکال و تغییرات رفتار انسانی در زمینه فرهنگ، هدف قرار می‌گیرد.

1. civilization

2. ethnology.

۳. فرهنگ به‌عنوان یک شبیه زندگی

فرهنگ در این مفهوم، دلیل و شاهدهی برای موقعیت بی‌مانند و بی‌نظیر انسان در میان حیوانات تلقی می‌شود؛ زیرا شامل توانایی‌هایی است که مختص انسان است؛ همانند توانایی فکرکردن، به‌کارگیری زبان، طراحی، تولید و خلق اشیاء و ایده‌های جدید. هریک از این ظرفیت‌ها و توانایی‌ها، تأثیرات خاص خود را بر زندگی انسان به جا خواهند گذاشت؛ مثلاً توانایی تفکر نمادی یعنی تصور و تخیل اشیایی که وجود خارجی ندارند، امکان ابزارسازی انسان را برای رفع نیازهای او فراهم می‌آورند و انسان‌ها را به گروه‌های متعدد و پیچیده‌ای، که کارکردهای خاص و تقسیم‌شده‌ای دارند، سازماندهی می‌کنند. خلق آثار تجسمی در هند یا درک فرامادی شاهد و ناظر بر این توانایی است. رشد این توانایی‌ها محتاج به زمان است و هم‌زمان با تولد انسان در او بالفعل نمی‌شوند و احتیاج به یادگیری و آموزش و تعلیم و تربیت دارند که این نیز یکی از خصوصیات ممتاز انسانی است.

یادگیری و کسب تجربیات پیچیده در خلال زمان به پیدایش ایده‌ها و اندیشه‌هایی می‌انجامد که تغییر آنها می‌توان مشکل باشد. تغییرات فرهنگی براساس اینکه چگونه انسان عادات و اندیشه‌های نیاموخته را می‌آموزد می‌تواند متغیر و به درجات مختلفی موجود باشد و نباید فراموش کرد که جذب فرهنگ به‌طور خودکار انجام نمی‌شود و به‌خاطر ماهیت نمادی و تعاملی رفتار انسان، آنها می‌توانند عناصر فرهنگی ارائه‌شده را بپذیرند، رد کنند یا به میل خود تغییر دهند (International Encyclopedia of the Social Sciences, 1967: 359).

در جامعه‌شناسی، وضعیت بسیار متغیرتری از فرهنگ را با جدا کردن از دیگر مفاهیم جامعه‌شناختی تعریف می‌کنند. برخی نیز با ایجاد تفکیک‌ها و تمایزات درونی از فرهنگ می‌خواهند به این هدف برسند. به نظر می‌رسد مفهوم‌سازی فرهنگ به‌عنوان یک مفهوم مهم در جامعه‌شناسی بسیار ضعیف باشد. به همین دلیل نیز در نظریه‌های مختلف جامعه‌شناسی، فرهنگ از یک محرک اولیه تا یک عنصر ثانویه و پس‌مانده در نوسان است (آرچر به نقل از چلبی، ۱۳۷۵، ص ۵۵).

باوجود اذعان به بسته بودن باب ارائه تعریفی جامع و مانع از فرهنگ، جهت مقاربت با ذهن در آغاز مطالعه سعی بر بازنمود اندیشه‌هایی چند در باب چیستی فرهنگ می‌نماییم. در نگاه ماتئو آرنولد، از سنت فرهنگ‌گرایی انگلیسی، فرهنگ، شادمانی و مهربانی است؛ بهترین گفته و

شنیده‌هاست؛ اساساً بی‌طرف است و هماهنگ‌کننده تمامی نیروهایی است که زمینه‌ساز زیبایی و ارزش طبیعت بشری هستند (میلنر و براویت، ۱۳۸۵، ص ۴۲).

از این منظر، برخی دیگر از جمله دیوید ویلیامز نیز از فرهنگ نوید رهایی را استشمام می‌نمایند؛ اما از چشم‌اندازی متقابل و یا حتی متعارض اعضای مکتب فرانکفورت به توان رهایی‌بخش فرهنگ به‌عنوان فعالیت ناب بشری اعتقاد نداشتند؛ بلکه اکنون فرهنگ در مقام ایدئولوژی، قدرت ویرانگر و نابودکننده‌ای یافته است (همان، ص ۱۰۴). اما این دو شیوه نگاه به فرهنگ فقط دو قالب فکری در میان انبوه نگرش‌ها به آن است و این اصطلاح به‌عنوان یک مفهوم به میزانی از پیچیدگی برخوردار است که خود ویلیامز آن را یکی از دو یا سه واژه بسیار پیچیده در زبان انگلیسی می‌داند؛ به این دلیل که این واژه باید در چندین و چند رشته مجزای فکری و در نظام‌های فکری متعدد و متمایز برای تبیین مفاهیمی مهم استفاده شود (میلنر و براویت، ۱۳۸۵: ۹؛ اسمیت، ۱۴).

الیوت نیز در دیباچه رساله درباره فرهنگ، هدف خویش را از نگارش، چنین می‌نویسد: قصد من یاری دادن به تعریف یک کلمه است: کلمه فرهنگ. درست همان‌گونه که یک دکترین فقط پس از ظهور بعضی ارتدادهاست که نیاز به تعریف دارد؛ پس یک کلمه هم تا وقتی که مورد استفاده غلط قرار نگرفته محتاج چنین توجهی نیست. من با نگرانی رو به افزایشی کلمه فرهنگ را نظاره کرده‌ام (۱۳۶۹: ۹). از سوی دیگر، گستردگی کاربرد این واژه در زبان‌ها اعم از عامیانه و علمی هارتمن را نگران تبدیل شدن آن به علف هرز زبان‌شناختی ساخته است (میلنر و براویت، ۱۳۸۵: ۱۰).

به نظر آرچر^۱ در سطح توصیفی، ایده فرهنگ بیش از حد، مبهم باقی مانده و با وجود کمترین شبهه در مورد محوری بودن آن از نظر روش‌شناختی، به دلیل چنین ضعفی در مفهوم‌سازی، هنوز واحدی برای توصیف فرهنگ وجود ندارد و در سطح تبیینی نیز مقام فرهنگ از یک متغیر اساسی یا قدرت فرا دست جامعه و یا یک متغیر وابسته در نهادهای اجتماعی در نوسان است (همان: ۵۵).

برای نمونه، استوارت هال^۲ از مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام^۳ فرهنگ را به‌عنوان

1. Archer

2. allH

3. cccs

«فعالیت‌هایی که یک جامعه، طبقه و گروه خاص مشخص می‌کند» تعریف می‌نماید که شامل ایدئولوژی‌های عملی است که یک جامعه، گروه یا طبقه را قادر می‌سازد که به تجربه، تعریف و تفسیر پردازد و مفهومی از «شرایط وجود» را فراهم آورد (هال به نقل از Billington, 1991). بلا^۱ نیز ضمن تعریف فرهنگ به‌عنوان «الگوهای معنایی که هر گروه یا جامعه برای تفسیر و ارزیابی خو و محیطش به کار می‌برد»، تصریحاً دیدگاه تبیین‌کنندگی فرهنگ را به‌وسیله عوامل اقتصادی و سیاسی رد می‌کند (به نقل از Billington, 1991, 28).

مطالعات فرهنگ انگلیس و مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام نیز به‌طور فزاینده به مسئله خودمختاری نسبی^۲ فعالیت‌های فرهنگی می‌پردازند و سعی دارند که حرکتی ماورای مدل زیربنا-روبنای سابق طراحی نمایند. (dibi, 1991:28) برخی دیگر و از جمله سوروکین^۳ نیز با تعریف هنجاری از فرهنگ می‌نویسند: «جنبه فرهنگی جهان را فرا ارگانیک^۴ شامل معناها، ارزش‌ها، هنجارها و کنش متقابل و روابط آنها، گروه‌های هم‌بسته و ناهم‌بسته (نظام‌ها و توده‌واری‌ها) است؛ چنان‌که در کردارهای آشکار و دیگر وسایل آشکارگری در جهان فرهنگی - اجتماعی پایدار، عینیت می‌یابد و یا اینکه «فرهنگ» راه و روش زندگی یک قوم است؛ حال آنکه «جامعه» مجموع سازمان‌یافته افرادی است که از یک راه و روش معین زندگی پیروی می‌کنند. یعنی جامعه مرکب از مردمان است و راه و روش رفتار آنها، فرهنگشان است» (kluckhohn به نقل از آشوری، ۱۳۵۷).

برخی دیگر از جمله ساخت‌گرایان و نهادگرایان جدید^۵ که همیشه با مطالعه فرهنگ و معنا سروکار دارند به ارائه تعاریف ساختی و نهادی از فرهنگ می‌پردازند. در این دیدگاه ویژگی و خصلت معناداری «کنش اجتماعی» و در سطح کلان «زندگی نهادی»^۶ زمینه نظری را فراهم می‌کند که در طی آن این معانی به ساخت پدیده‌های فرهنگی و نهاد فرهنگ می‌انجامند (ohrm, 1998: 347). در تحلیل‌های ساختی سنتی‌تر همانند تحلیل‌های اشتروس و بارتز^۷ و

1. ellaB .
2. relative autonomy .
3. orokinS
4. uper organicS
5. New institutionalists
6. institutional life
7. bartis

نیز تحلیل‌های فراساخت‌گرایان همانند میشل فوکو^۱ این اعتقاد وجود دارد که الگوهای ساختی خود را در سطح اشکال فرهنگی طرح و بیان می‌کنند. برخلاف فهم ساخت‌گرایان سنتی که فرهنگ را به‌عنوان گفتمان مورد مطالعه قرار می‌دهند، نهادگرایان جدید در جامعه‌شناسی آمریکا، تئوری‌های بدیلی را از فرهنگ ارائه می‌دهند که بر مبنای مطالعه نهادها و منطق نهادی است تا مطالعه متون، ایدئولوژی‌ها و ساخت‌های اجتماعی (ohrm, 2000: 57).

برخی از تعاریف دیگر نیز بر الگوسازی و سازمان فرهنگ تأکید می‌کنند و به اعتقاد آنان فرهنگ، «نظامی است از الگوهای عادت‌ی پاسخ‌گویی که با یکدیگر هم‌بسته و هم‌پشت هستند» (Kluckhohn به نقل از آشوری، ۱۳۵۸) و یا اینکه فرهنگ «مشمول بر نوآوری‌ها یا ویژگی‌های فرهنگی که در یک نظام یکپارچه‌شده و میان اجزاء آن به درجات گوناگون ارتباط متقابل وجود دارد. فرهنگ شامل ویژگی‌های مادی و غیرمادی است که بر گرد برآوردن نیازهای اساسی بشری سازمان یافته‌اند و نهادهای اجتماعی را، که هسته مرکزی فرهنگ هستند، به ما می‌دهند. نهادهای یک فرهنگ با وابستگی درونی خویش، الگویی را پدید می‌آورند که برای هر جامعه یکتاست» (Kluckhohn به نقل از آشوری، ۱۳۵۷).

روشه، نیز تعریفی از فرهنگ ارائه می‌کند که به نظر او متمایزکننده و عامل بازشناسی فرهنگ است: «فرهنگ مجموعه به‌هم‌پیوسته‌ای از شیوه‌های تفکر، احساس و عمل است که کم‌وبیش مشخص است و توسط تعداد زیادی از افراد فراگرفته می‌شود و بین آنها مشترک است و به دو شیوه عینی و نمادین به کار گرفته می‌شود تا این اشخاص را به یک جمع خاص و متمایز مبدل سازد» (روشه، ۱۳۷۰: ۱۲۳).

مارتین^۲، به‌عنوان یک جامعه‌شناس فرهنگ، فرهنگ را شامل «تمامی محتوای فکری و ارزشی که زندگی انسانی را از زندگی حیوانی متمایز و برجسته می‌کند می‌داند که می‌توان خانواده، اقتصاد، تکنیک دولت، نظام دفاعی و... را دربرگیرد» (مارتین به نقل از رفیع‌پور، ۱۳۸۰: ۲۹۷). ویلیامز هم سه تعریف کلی از فرهنگ ارائه داده است:

۱. فرایند عمومی تکامل و توسعه فکری، معنوی و زیباشناختی که کل فلسفه، اندیشه، هنر و خلاقیت فکری یک عصر یا کشور را دربرمی‌گیرد؛

1. occultF

3. Martin

مفهوم و حوزه‌های معنایی فرهنگ ۱۳

۲. فرهنگ به‌عنوان فرآورده‌های فعالیت فکری و هنری که شامل شعر، ادبیات و هنرهای مختلف است؛

۳. فرهنگ به‌عنوان شیوه خاص زندگی مردمی خاص یا دورانی خاص که شامل آداب و رسوم، عادات، مراسم و مناسک یک قوم یا دوران است (Williams, 1983: 87-98).
اولسون^۱ هم چهار جزء اصلی برای فرهنگ قائل است که عبارت‌اند از الف) باورها؛ ب) ارزش‌ها؛ ج) هنجارها و د) فناوری‌ها (تکنولوژی). باورها به سؤال «چیست» پاسخ می‌دهند. ارزش‌ها به سؤال «چه باید باشد»، هنجارها به سؤال «چه انجام شود» و فناوری به سؤال «چگونه انجام می‌شود»، پاسخ ارائه می‌دهد (چلبی، ۱۳۷۵: ۵۷).

عده‌ای دیگر نیز به فرهنگ به‌عنوان نماد و نظام نمادین نگاه می‌کنند. در این معنا، فرهنگ عبارت است از: «نظام‌های نمادین هر جامعه... و اساسی‌ترین نظام نمادین در هر جامعه، زبان مکالمه است... اطلاعات فرهنگی عبارت است از دانش کسب شده از طریق تجربه و منتقل شده از طریق نمادها» (eneskil, 1974: 56).

۱. فرهنگ و ارزش

حوزه مفهومی فرعی دیگر در تقارن با مفهوم فرهنگ، حوزه مفهومی ارزش و فرهنگ است. پارسونز در سنت جامعه‌شناختی، نزدیک‌ترین دیدگاه به فرهنگ را در قامت تندیس ارزش و نظام ارزشی جامعه می‌بیند. مفهوم فرهنگ برای وی مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای خاص هر جامعه را دربرمی‌گیرد که حفظ و باور به آن نقشی حیاتی و تعیین‌کننده در تداوم جامعه ایفا می‌کند. فرهنگ جامعه با تأکید گذاشتن بر برخی از ارزش‌های خاص، فرد را به عمل کردن به شیوه رفتاری خاص ترغیب می‌کند؛ شیوه‌ای رفتاری که تداوم‌بخش نظام اجتماعی است و شرط‌های لازم را برای انسجام فرهنگی فراهم می‌آورد (ibid, 1964: 8-10). تعریف پارسونز از فرهنگ عبارت است از: «نظام‌های الگوشده یا سازمان‌یافته‌ای از نمادها که تحت جهت‌گیری‌های کنش و اجزاء درونی شده شخصیت افراد و الگوهای نهادی شده نظام اجتماعی درآید» (Parsons, 1964: 327). از نظر وی الگوهای فرهنگی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

1. Olsen

۱. نظام‌های باور یا ایده‌های شناختی؛ ۲. نظام‌های الگویی تطبیق‌دهنده یا نمادهای زبانی و بیانی (مانند هنر که در گرایش‌های عاطفی تجلی می‌یابند)؛ ۳. نظام‌های الگویی یکپارچه‌ساز و تجانس‌بخش یا نظام‌ها و استانداردهای (معیارهای) ارزشی و ارزش‌محور. هر سه الگو فرد را به جامعه‌پذیری و کنش طبق محور انگیزش سوق می‌دهند و هریک از این الگوها به ترتیب از لحاظ شناختی، مطابقت با محیط و ارزش‌گذاری اهمیت دارند. پارسونز در تحلیل سازوکارهای واسط میان الگوهای فرهنگی و نظام‌های کنش واقعی در وجه انگیزشی آن به جنبه‌های هنجاری اشاره می‌کند و معتقد است که بر مبنای جنبه‌های هنجاری و فرهنگ، معیارهایی را برای تعیین جهت و سامان‌بخشی‌گرینشی فراهم می‌آورد (ibid: 48).

پارسونز رابطه بنیادی میان نظام‌های باور یا ایده‌های شناختی (که منافع موردنظر افراد را مشخص می‌کند) با کنش اجتماعی را به سرمشق‌های کنش متقابل ارجاع می‌دهد. این سرمشق در کارکرد «ارتباطی» تبلور پیدا می‌کند که یکی از اساسی‌ترین وظایف فرهنگی تمامی فرهنگ‌هاست؛ زیرا بدون وجود یک معنای مشترک و نسبتاً ثابت این خواسته برآورده نمی‌شود. این باور همانند دیگر عناصر فرهنگ در فرد درونی می‌شود و بخشی از شخصیت او را می‌سازد (ibid: 328).

پارسونز، نظام باورها را به دو دسته «باورهای وجودی» (همانند اعتقادات مذهبی) و باورهای ایدئولوژیک تقسیم می‌کند. نمادگرایی بیانی^۱ از دیدگاه وی آن بخش از سنت فرهنگی را تشکیل می‌دهد که در خالص‌ترین شکل آن، علاقه به کامروایی و نه ملاحظات ابزاری یا ارزش‌انگارانۀ تقدم داشته باشد. این لذت‌جویی‌ها حتماً نباید جنبه کام‌جویانه داشته باشد (Ibid: 384). آنها هر آن چیزی را دربرمی‌گیرند که نیاز به آن در چارچوب کنش موردبحث، احساس شود. این نیاز با تمایلات می‌توانند به صورت «حس دلواپسی» برای دیگری یا «خلق آیه‌های به‌شدت انتزاعی» یا «صور مختلف هنری» جلوه‌گر شوند. نمادگرایی بیانی، نظام‌های نمادی هستند که به واسطه آن، کنش بیانی نسبت به شرایط جهت پیدا می‌کند. در مجموعه پیچیده نمادگرایی بیانی، جریان‌گرینش نمادسازی‌های مقتضی، با توجه به امکانات قابل حصول آن شرایط، انجام می‌شود (Ibid).

1. symbolismexpressive

مفهوم و حوزه‌های معنایی فرهنگ ۱۵

پارسونز میان هر ساخت اجتماعی و فرهنگ‌های مختلف رابطه برقرار می‌کند. تغییر ارزش‌ها به تغییر در ساخت اجتماعی و نظام سیاسی بستگی دارد؛ از این رو هر نظام سیاسی به نوعی الگوی ارزشی وابسته است. «ساخت اجتماعی به مفهوم پارسونزی، نظامی است که به انتظارات هنجاری معنا می‌دهد» (Kaplan, 1972: 10).

بر اساس تعریف دایرةالمعارف علوم اجتماعی، ارزش ممکن است به علایق، مطلوبیت‌ها، خواسته‌ها، تمایلات، رجحان‌ها، وظایف، تعهدات اخلاقی، کمبودها، نیازها، جاذبه‌ها و دیگر خصوصیات گزینشی اشاره کند (Sills, 1968: 283). از نظر بیرو، ارزش میزان توانایی یک شی، اندیشه یا شخص در ارضای یک میل، نیاز یا تمنای انسان است (۱۳۶۶: ۴۴۵). ارزش‌ها به عنوان یکی از چند ساختار عمده‌ای فرض شده‌اند که میان علوم اجتماعی پل می‌زنند

(Ingirehar, 1971, Kluckhohn, 1951; & Williams, 1983) و به عنوان امور مطلوب (neclintock & becker, 1967) و در حد وسیعی به عنوان اصول مجردی تعریف شده‌اند که راهنمای زندگی اجتماعی هستند (roeach, 1968). از سوی دیگر، ارزش‌ها به عنوان اولویت‌های ثابتی فرض شده‌اند که افراد در ارتباط با شرایط خاص زندگی خود دارند (ingelhart 1977).

والری برایت ویت^۱ در بررسی ثبات ارزشی، ارزش‌ها را اصول منطقی همچون برابری، شأن انسانی و... در نظر می‌گیرد که به عنوان ملاکی برای شکل‌دهی به تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای نهادی افراد عمل می‌نمایند (Braithwite, 1998, 363; Braithwite, 1998, 224).

استفان واگو^۲ نیز، ارزش‌ها را معیارهایی می‌داند که اهداف فردی و اجتماعی را مشخص می‌کند و در مورد وسایل و اهداف به ارزیابی می‌پردازد. ارزش‌ها مشخص‌کننده این هستند که چه چیزهایی جالب، مهم و با ارزش‌اند و در مورد رفتارها قضاوت می‌نمایند. از دید وی، انسان‌ها مخلوقاتی دارای ارزش هستند که خود و دیگران را مورد ارزیابی قرار می‌دهند که چه اموری

1. Braithwite

2. wago

ارزش تصاحب داشته، چه چیز آنها را موفق نموده و از چه کنش‌هایی پاداش می‌گیرند (واگو، ۱۳۷۲، ص ۲۷).

گی روشه در تعریف ارزش، آن شیوه‌ای از بودن یا عمل می‌داند که یک شخص یا جمع به‌عنوان آرمان می‌شناسد و افراد یا رفتارهایی را که بدان نسبت داده می‌شوند، مطلوب و مشخص می‌سازد (۱۳۶۷، ص ۷۶). کلاکان^۱ نیز از جمله متخصصانی است که تحلیل فراگیری از ارزش‌ها و طبقه‌بندی آنها ارائه داده است. وی در تعریف ارزش می‌نویسد: ارزش عبارت است از مفهومی صریح یا ضمنی از امور مطلوب که بر روند انتخاب افراد از اشکال، و اهداف قابل دسترس کنش تأثیر می‌گذارد (Sills, 1972; Kluckhohn, 1951 & به نقل از Robison, 1972)

اولسون^۲ ارزش را مجموعه‌ای از پنداشت‌های اساسی نسبت به آنچه پسندیده است می‌داند که تجلی عمیق‌ترین احساسات مشترک نسبت به جهان‌ها (کلیت‌ها) در جامعه هستند (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۶۰). راکیچ^۳ نیز در زمینه ارزش یادآور شده است که مفهوم ارزش به دو شیوه کاملاً متفاوت مطرح شده است: نخست اینکه، شخص ممکن است بگوید که برای وی مهربانی، برابری یا رستگاری ارزش دارد؛ دوم آنکه، شخص ممکن است همچنین بگوید که یک شیء برای وی دارای ارزش است؛ مانند اینکه دارا بودن میزان مشخصی از پول ارزش دارد یا نسبت به دیگر چیزها قابل ترجیح است. این دو نوع کاربرد، معمولاً در ادبیات دیده شده و توسط برخی افراد، همچون موریس، اسمیت، ویلیامز و فیدر به‌کار رفته است. راکیچ سپس مفهوم ارزش را چنین تعریف می‌نماید: ارزش، عقیده پایداری در بء شیوه خاصی از رفتار یا هدفی دیگر قابل ترجیح است (feather, 1974, 3 & willians, 1983).

شوارتز^۴ ارزش‌های بشری را عبارت از اهداف فراموقعیتی (Tsituational-rans) می‌داند که به‌عنوان اصول راهنما در زندگی فرد یا گروه به‌کار رفته و از نظر اهمیت تفاوت دارند. ارزش‌ها، منبعی برای درک آرزوها و اصولی هستند که هدایتگر جوامع، نهادها و افراد می‌باشند.

1. kluckhohn
2. onlsO
3. okeachR
4. chwartzS

به نظر شوارتز، معنای یک ارزش در الگوی تجربی پیوسته با دیگر ارزش‌ها و از جایگاه آن ارزش در ساختار روابط میان تمام ارزش‌ها منعکس می‌شود (Schwartz, 1992, 94), ,
(ohrM, 1999 ,Gibson & Schwartz, 1998 ,sagie & scwartz2000).

۲. فرهنگ و تمدن

فرهنگ از کلمه^۱ به معنای مراقبت کردن از مزارع و دام‌ها گرفته شده است. در اوایل قرن شانزدهم، عمل کشت و کار روی زمین نشان‌دهنده‌ی واژه فرهنگ بود تا آنکه در اواسط قرن شانزدهم، معنای مصطلح تا پایان قرن هفدهم، رواجی اندک می‌یابد و چندان موردقبول مراکز دانشگاهی واقع نمی‌شود و از این‌رو در بیشتر لغت‌نامه‌های آن عصر راه نمی‌یابد. تحول معنای شناختی واژه فرهنگ تا قرن هجدهم بیشتر تابع حرکت طبیعی زبان بوده است و از یکسو به صورت کنایه (از فرهنگ در معنای وضعیت تا فرهنگ به معنای عمل) و از سوی دیگر، به صورت استعاره (از کشت زمین تا پرورش اندیشه) به کار رفته است و از این‌رو از الگوی لاتینی خود پیروی کرده است؛ زیرا در زبان لاتین کهن، واژه فرهنگ در معانی مجازی آن به کار رفته است.

در قرن هجدهم، فرهنگ به تدریج در معنای مجازی خود پذیرفته می‌شود و غالباً به همراه یک کلمه دیگر همانند علوم یا فرهنگ ادبیات و هنر به کار گرفته شده است. فرهنگ کم‌کم از کلمات همراه خود جدا شده و به صورت تنها و به معنای شکل‌دهی و پرورش اندیشه و استعداد به کار رفته است و به تدریج از فرهنگ به معنای عمل آموزش دادن به فرهنگ به معنای وضعیت و حالت مبتنی بر اندیشه و ذهن پرورش یافته از طریق آموزش می‌رسیم (حالت فردی که دارای فرهنگ است). کاربرد فرهنگ در این معنا در پایان قرن هجدهم به وسیله لغت‌نامه آکادمی فرانسه (چاپ ۱۷۹۸) صورت می‌گیرد که تضاد مفهومی میان طبیعت و فرهنگ را خاطر نشان می‌کند. این تضاد مفهومی برای متفکران عصر روشنگری امری اساسی احساس می‌شود؛ زیرا آنان فرهنگ را به مجموعه دانش‌های انباشته و انتقال یافته به وسیله بشریت در طول تاریخ در نظر می‌گیرند. فرهنگ به معنای وجه ممیزه نوع بشر و مبتنی بر آموختن و آموزش که لازمه پیشرفت و

ترقی است در ایدئولوژی متفکران عصر روشنگری کاملاً به رسمیت شناخته شده است. فرهنگ در این معنا به واژه «تمدن» نزدیک می‌شود (کوش، ۱۳۸۱، ص ۱۴).

فرهنگ و تمدن هر دو به حوزه معناساختی واحدی تعلق دارند و مفاهیم اساسی یکسانی را منعکس می‌کنند. این دو واژگان کاملاً همراه یکدیگرند؛ هرچند که کاملاً معادل نیستند. فرهنگ بیشتر یادآور پیشرفت‌های انفرادی است و تمدن یادآور پیشرفت‌های جمعی است. تمدن همانند فرهنگ و به دلایلی مشابه به صورت منفرد به کار می‌رود. واژه تمدن از معنای اولیه خود که (در قرن هجدهم در نوشته‌ها ظاهر شده است) بیانگر تلطیف اخلاقیات است، به سرعت فاصله می‌گیرد و به معنای روندی به کار می‌رود که بشریت را از ناخودآگاهی و نابخردی‌رهایی می‌بخشد و به‌عنوان فرایند بهینه‌سازی نهادها، قوانین و تعلیم و تربیت تعریف می‌شود. تمدن برای تحت تأثیر قرار دادن جامعه حرکت خود را از دولت آغاز می‌کند و در نهایت به همه مردمی گسترش می‌یابد که بشریت را تشکیل می‌دهند (همان، ۱۳۸۱، ص ۱۵).

در آلمان با تقابل میان روشنفکران و شاهزادگانی که بر ایالات مختلف آلمان حکم می‌راند، تفاوت میان واژه فرهنگ و تمدن روشن‌تر می‌شود. شاهزادگان آلمانی به تقلید از رفتارهای متمدن‌مآبانه دربار فرانسه، هنر و ادبیات را کنار زده و بیشتر اوقات خود را در انجام امور تشریفاتی دربار می‌گذرانند. از این رو، برای روشنفکران که بیشتر آنان پرورش‌یافتگان مراکز دانشگاهی هستند، این دو واژه این امکان را برای آنان فراهم می‌نماید تا تضاد میان موجود میان دو نظام ارزشی را تعریف کنند: آنچه با اصالت پیوند دارد و به غنای فکری و معنوی کمک می‌کند، با فرهنگ در ارتباط شناخته می‌شود و برعکس، آنچه که جز ظاهری درخشنده و ظرافت سطحی نیست، به تمدن تعلق دارد. از این رو فرهنگ در برابر تمدن قرار می‌گیرد؛ همان‌گونه که ژرفا در برابر سطح و ظاهر قرار می‌گیرد. تاریخ تضاد میان این دو واژه از سطح اجتماع به سطح کشور (تضاد ملی) تغییر محل می‌دهد و تقلید دربار آلمان از فرانسه به‌عنوان گونه‌ای از خودبیگانگی مطرح می‌شود. به همین دلیل نیز مفهوم آلمانی فرهنگ از قرن نوزدهم، به مشخص‌سازی و مستحکم کردن تفاوت‌های ملی‌گرایش پیدا می‌کند (کوش، ۱۳۸۱، ص ۱۸).

در یک جمع‌بندی باید گفت: مناظره‌ای که از قرن هجدهم تا قرن بیستم بین فرانسه و آلمان در جریان است، مبنای دو نحوه متفاوت فرهنگ در علوم اجتماعی معاصر قرار گرفته است.

همان‌طور که اشارت رفت، یک دیدگاه بر عام‌گرایی فرهنگ و دیدگاه دیگر بر خاص‌گرایی فرهنگ تأکید می‌کند. باید اذعان نمود که فرهنگ، تنها به رشد فکری فرد منتهی نمی‌شود، بلکه غنای خود را در بعد جمعی می‌یابد. در یک نمای کلان، خاص‌گرایی در عین عام‌گرایی و عام‌گرایی در عین خاص‌گرایی، قدرت تخیل جامع‌تری را فراهم می‌آورد. فراتر از تفاوت‌هایی که بین فرهنگ فرانسوی و فرهنگ آلمانی می‌توان مشاهده کرد، وحدت فرهنگ بشری به چشم می‌خورد.

ارنست رنان^۱ در کنفرانس مشهوری که در سال ۱۸۸۲ در سوربون با عنوان یک ملت چیست ارائه داد، با ایمان کامل تأکید کرد که «پیش از فرهنگ فرانسوی، فرهنگ آلمانی و فرهنگ ایتالیایی، فرهنگ بشری وجود داشته است» (کوش، ۱۳۸۱، ص ۲۲). جمع‌بندی کلی در ارتباط حوزه‌های معنایی مختلف با یکدیگر نشان‌دهنده آن است که فرهنگ هر جامعه متشکل از نظام‌هایی از ارزش‌ها، عقاید و نمادهای احساسی-عاطفی هدایت‌کننده و معنابخش اعمال اجتماعی و زندگی جمعی است. فرهنگ از یک سو مشتمل بر مؤلفه‌های درونی شده شخصیت عاملان فردی و از سوی دیگر، انگاره‌های نهادی شده نظام‌های اجتماعی است.

ارزش، با نقش مرکزی در فرهنگ، محک و معیار عمل در میان جانشین‌های مختلف مربوط به موقعیت است. کارکرد مهم ارزش‌ها را می‌توان در به دست دادن معیارهایی برای هدایت رفتار معرفی کرد. در این معنا، ارزش‌ها می‌توانند اساس قضاوت در مورد اخلاق و رفتار ما و دیگران به کار رود. نیاز یکی از مهم‌ترین نموده‌ها و تجلیات ارزش است. همچنان‌که نیازها، ارزش‌ها را شکل می‌دهند، ارزش‌ها نیز در به وجود آوردن برخی نیازها مؤثرند. گاه از طریق نیازهای فرد به‌طور مستقیم نمی‌توان به استنباط ارزش‌ها پرداخت. در تغییر شکل نیازها به ارزش، بعد مطلوبیت اجتماعی نهفته است. از این رو، نیازها به‌طور دقیق و همیشه پرده از ارزش‌های فرد بر نمی‌دارند؛ زیرا شخص مایل است عنصر مطلوبیت آن نیاز را نزد جامعه حفظ نماید. به عبارتی، هنجارهای جامعه را رعایت و براساس مطلوبیت‌های اجتماع رفتار کند. آنچه با اصالت پیوند دارد و به غنای فکری و معنوی کمک می‌کند، با فرهنگ در ارتباط شناخته می‌شود و برعکس، آنچه که جز ظاهری درخشنده و ظرافت سطحی نیست، به تمدن تعلق دارد. از این رو فرهنگ در برابر تمدن قرار می‌گیرد.

فصل دوم

فرهنگ در پارادایم‌های علوم اجتماعی

مقدمه

در این فصل به قلمروهای بنیادین فکری مهم در باب فرهنگ پرداخته می‌شود. در این جهت کوشیده شده است عمده‌ترین تقسیم‌بندی‌های فکری مطالعه شوند که توانسته‌اند سرمشق‌های نظری ایجاد کنند. روال تاریخی این پارادایم‌بندی فرهنگ در ادبیات علوم اجتماعی مورد توجه قرار گرفته و سپس هرکدام از این پارادایم‌ها یا سرمشق‌های نظری به جهت پایه‌ها یا ریشه‌های فلسفی تجزیه و تحلیل شده است. توجه به بنیادهای هستی‌شناسانه، شناخت‌شناسانه و روش‌شناسانه از مهم‌ترین ریشه‌های مورد بررسی هر پارادایم بوده است. مکتب مطالعات فرهنگی، مکتب جامعه‌شناسی فرهنگ و مکتب جامعه‌شناسی فرهنگی از پارادایم‌های مهم حوزه فرهنگ در تحلیل‌های علوم اجتماعی هستند. سویه تحلیلی و پیشنهادی چهارمی هم به این چارچوب‌های تحلیلی اضافه شده است که نتیجه مطالعات نویسنده است و از دستاوردهای فلسفی مکتب اصالت واقعیت برای تحلیل‌های فرهنگی استفاده شده است.

۱. مکتب مطالعات فرهنگی

مطالعات فرهنگی، نام قلمرو مطالعاتی برجسته‌ای در حوزه فرهنگ‌شناسی، با رویکردهای انتقادی و چندرشته‌ای است که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، تحت شرایط تاریخی-اجتماعی ویژه‌ای در انگلستان پا به عرصه وجود نهاد و به تدریج، به یکی از بازیگران غالب در نظریه‌های فرهنگی معاصر تبدیل شد. مرکز مطالعات فرهنگی معاصر بیرمنگام، نخستین مؤسسه آموزشی و پژوهشی است که زمینه انجام مجموعه‌ای از مطالعات از این دست را فراهم کرد. این مرکز که

در سال ۱۹۶۴ به ریاست «ریچارد هوگارت» تأسیس و سپس توسط «استوارت هال»، «ریچارد جانسون» و در سال‌های اخیر، «جوزج لارین» اداره شد، نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در مطالعات فرهنگی ایفا کرد.

رویکرد انتقادی و چندرشته‌ای «مطالعات فرهنگی» در انگلستان و با چاپ کتاب‌های کاربردهای سواد ریچارد هوگارت (۱۹۵۷) و فرهنگ و جامعه ریموند ویلیامز (۱۹۵۸) و پیدایش طبقه کارگری در انگلستان تامپسون (۱۹۶۳) شکل گرفته و در دهه بعد، با تفکر نو مارکسیستی چپ جدید تکمیل شد (بهار، ۱۳۹۲). این رویکرد جدید با تکیه بر استدلال‌های مارکسیسم غربی و جنبش‌های اجتماعی نوین این دوران علیه قانون تقلیل‌گرا، جبری باور، جزمی، و ضد اومانستی مارکسیسم سنتی ظاهر شد. ایده‌هایی از لویی آلتوسر و ساختارگرایی نیز در این گرایش جدید ادغام شد و ادراکاتی درباره استقلال نسبی فرهنگ و اهمیت چارچوب‌های ایدئولوژیک در شکل دادن به آگاهی عامه در این گرایش ظاهر شد. چنین مضامینی در کارهای اولیه مرکز مطالعات فرهنگی معاصر در بیرمنگام جنبه مرکزی داشتند. در اوایل دهه ۱۹۸۰ اندیشه‌های گرامشی جای آلتوسر را گرفت و ایده‌هایی از فوکو، لاکان، دریدا و دیگران هم به شکل نامحسوس وارد این گرایش شد. در زمان حاضر هم لایه‌هایی از نظریات پسا استعماری، نظریات ناجوری، و نظریه‌های فمینیستی افزوده شدند. به تدریج حرکتی در دوری از مارکسیسم به سوی درک جامعه به‌عنوان بافته‌ای از منابع چندگانه نابرابری و کشمکش‌های محلی تکه‌تکه شکل گرفت. نتیجه آن، پیدایش حوزه‌ای پویا و پیچیده بوده است که درباره موضوعاتی مثل متنیت، دلالت، ایدئولوژی و هویت در چارچوب روابط آنها با نظام‌های قدرت پژوهش می‌کنند (اسمیت، ۱۳۹۱).

فعالیت این مرکز به تدریج از تأکید بر مطالعه فرهنگ عامه، بافت رسانه‌های جمعی و نقش آنها در بازتولید، هژمونی و انتشار ایدئولوژی، به کاوش‌های قوم‌نگارانه زندگی روزمره، به‌ویژه کاوش و تحلیل خرده‌فرهنگ‌های متنوع و نوظهور، گروه‌های جدید همچون هیپی‌ها، رپ‌ها و امثال آن، و مطالعه ایدئولوژی‌های سیاسی نظیر، تاچریسم و ملیت‌گرایی نژادپرستانه تغییر یافت. در ادامه نیز علائق جدیدی به تحلیل متون ادبی، ذهنیت‌های فرهنگی، نقش و کارکرد ایدئولوژی، ساخت‌گرایی، به‌ویژه ساخت‌های رسمی مؤثر در تولید معنا، نشانه‌شناسی، ابعاد